

را از یاد می‌بریم. به همین دلیل این فیلم بیشترین تمرکزش بر شخصیت‌پردازی است و در ادامه کار با شخصیت‌ها به لحاظ روانی بر پلات کلی فیلم پیشی می‌گیرد. پیشنهاد جدیدی که این سریال به صنعت سریال‌سازی در ایران می‌دهد، این است که اگر برای بازنمایی و پرداخت به معضلات اجتماعی ایده جدیدی ندارید، یک پلات مرکزی نو با ایده‌ای جذاب در مرکز تعریف کنید و بعد از آن بقیه داستان را حول محور این ایده پرورش دهید. همان طور که موضوع داستان‌های فرعی این سریال به صورت متعدد در آثار دیگر دیده شده، اما در این سریال شخصیت‌ها چون مهره‌های شطرنج در صفحه جدیدی چیده می‌شوند که به تناسب آن پرداخت و گره‌گشایی معضلات در ورود به هر داستان با ایده‌ای نو و جذاب آمیخته می‌شود.

از نظر من، گره اصلی و تعلیق نهایی این داستان بر شخصیت علی (نویدمحمدزاده) استوار است و مخاطب منتظر است تا در قسمت‌های بعدی لایه‌های زیرین بیشتری را از این شخصیت پرابهام برایش باز شود. در اینجا با تعلیق حول محور شخصیت روبرو هستیم و نه کنش شخصیت در داستان. همان طور که برای بیننده، مهم‌تر از جریان حفظ و یا از دست رفتن تماشاخانه کاراکتر علی و رازهای اوست، و جریاناتی که حول محور او و نقش مکمل‌اش مرتضی در حال جریان است. در واقع موقعیت ابتدایی مک‌گافین می‌شود برای بیان مفاهیم دیگر که در نظر نویسنده مهم جلوه می‌کند.

عبد الجواد موسوی:

آکتور در مرز میان پختگی و ناپختگی گیر کرده است!

این سریال از فرمول روز دنیا در ارائه داستان تبعیت می‌کند، فرمولی که عمدتاً از پلنفرم‌های خصوصی پخش می‌شوند. دیگر از نمایش یک موقعیت و پیچیدگی‌های حول محور آن و تعلیق در طول قسمت‌ها تا گره‌گشایی نهایی خبری نیست، در این سریال روایت‌های متعددی از چندین شخصیت بازگو می‌شود که گاهی بعضی از آن‌ها در همان قسمت گره‌گشایی شده و گاهی برخی از آن‌ها تا چندین قسمت ادامه پیدا می‌کنند.

آنچه که موجب جذابیت این سریال است، شغل بازیگری، نقش پردازی و پشت پرده‌هایی است که از این حرفه برای مخاطب گشوده می‌شود، با این حساب یکی از نقطه‌های قوت و عطف این سریال پرداختن به شغلی است که تا به حال برای مردم ملموس نبوده است و از همین حیث جریان‌های را بوجود می‌آورد که تازه و نو است. این سریال در سه سطح روایت دارد سطح اول نمایشی که در تماشاخانه در حال تمرین و اجراست، سطح دوم؛ پس زندگی کاراکترهای اصلی نمایش و موضوعاتی که در واقعیت زندگی آنها جاری است و سطح سوم سریال سفارشات کاری آن‌ها از سمت یک شرکت است که هر پروژه نمود دهنده یک واقعیت تلخ اجتماعی از جامعه است که از نظر داستانی، قصه‌ای متفاوت با دیگر قصه‌ها دارد. آنچه که این سه سطح از داستان را در روایات‌های متعدد به هم گره می‌زند، و عامل موفقیت آن است، بازیگری است.

از نظر مخاطب‌شناسی نیز به لحاظ اینکه جنبه تنوع و موتور سرگرم‌کنندگی سریال خوب کار می‌کند، مخاطب را جذب کرده است از همین رو مواجهه مخاطب با سریال به عنوان یک اثر فان، متنوع و گاهی با تعلیق‌های بصری که تأخیر در گره‌گشایی را ایجاد می‌کند، جذاب است. اما بیشترین ضعف و مشکل سریال در اجرای برخی داستان‌های فرعی است، موقعیت‌هایی که در گره‌افکنی و گره‌گشایی بسیار خام، سطحی و آگزره نمایش داده شده است. این بخش‌ها باعث شده مخاطب احساس کند، خالق اثر او را کم خرد فرض کرده است! چرا که کارگردان موقعیت‌هایی باورناپذیر را در بستری جذاب و باورپذیر به مخاطب تحمیل می‌کند. به صورت خلاصه در این سریال قسمت‌هایی نخسته و خام دستانه در بستر داستانی پخته و حرفه‌ای اجرا می‌شود. طوری که گویی در حین تماشایی یک اثر از نیما جابودی با صحنه‌های از جنس فیلم‌های رضا عطاران مواجه می‌شویم!

نکته آخر

در فضایی که هم اکنون برای هنرمندان ما ایجاد شده است، در همین اندازه کار کردن هم بسیار هنر است، عموماً مردم و منتقدین در هنگام قضاوت اثر از دست‌های پشت پرده فیلم‌سازی و کارشکنی‌های بیش از پیش بی‌طلاع هستند، و جوه تمیزی‌ها، اعمال سلیقه پخش‌کننده‌ها و ... همه و همه می‌توانند روی اثر یک هنرمند تأثیر بگذارد با این حال در این شرایط نیما جابودی اثر خوب و متفاوتی را خلق کرده که شایسته تحسین است.

سریال را در رئال اجتماعی دسته‌بندی کنیم، رویارویی ما با موقعیت‌های غیر عمیق، فانتزی و کاریکاتورگونه از این سریال بلا تکلیف خواهد ماند، همان گونه که اگر سبک سریال را فانتزی و کمیک در نظر بگیریم، در مواجهه با موقعیت‌های به شدت عمیق و احساسی و رئال که حول محور موضوعات عام اجتماعی و روانشناختی شکل گرفته، بلا تکلیف خواهیم ماند.

محمد جواد فراهانی:

همه ما نقش بازی می‌کنیم

ساختار روایی فیلم آکتور به شیوه داستانی و کلاسیک است اما این بار قدری به صورت نامعمول! چرا که نویسنده با سوار کردن خرده روایت‌های فرعی بر داستان اصلی قصد تأخیر، تعلیق و گاهی هم‌افزایی در مضمون را دارد. اگر پیرنگ اصلی این روایت را حفظ تماشاخانه توسط دو جوان (مرتضی و علی) در نظر بگیریم مابقی داستان و داستانک‌های طرح شده به عنوان قصه‌های فرعی به موازات خط اصلی در جریان هستند. نویسنده خرده داستان‌هایی را دل روایت اصلی طرح می‌کند که شاید از نظر اطلاعاتی و ساختار علی و معلولی در پیشبرد خط روایت اصلی تأثیر گذار نباشند اما در پیشبرد هدف مضمونی روایت موثر عمل می‌کنند و به شکلی تشدیدکننده در جهت مضمون روایت هستند. در این میان، خط روایی مرتضی و معشوقه‌اش که در دام فریب صاحبکار عطر فروش افتاده است قدری با تعلل بیش از پیش بازگو می‌شود با توجه به اینکه مبنای ساختار زمانی روایت خطی است و روایت‌ها به موازات هم شانه به شانه پیش می‌روند این تعلل در بازگویی روایت مرتضی و معشوقه‌اش غیر منطقی جلوه می‌کند، طوری که روی شخصیت مرتضی هم تأثیر منفی آن از نظر مخاطب حس می‌شود و مرتضی در چندین قسمت به جریانات زندگی شخصی خود و معشوقه‌اش که در دام فریب است بی‌اهمیت است همین باعث می‌شود کاراکتر مرتضی سطحی و غیر عمیق قلمداد شود. بخش‌هایی دیگری نیز در سریال وجود دارد که احتمالاً موجب خنده بیننده می‌شود، از نظر من این نوع از سلیقه کارگردانی در سریال‌سازی امروز جهان پر روال است چرا که دنبال کردن همه این موضوعات اجتماعی در بستری هنری با تکرار و تعدد می‌تواند خسته‌کننده و حوصله سر بر باشد به این بخش‌ها در صنعت سریال‌سازی امروز پاساژ یا استراحت ذهنی می‌گویند. فضایی که قصد دارد مخاطب را از فضای جدی سریال جدا کرده و به نوعی او را به یک آرامش ذهنی دعوت کند. اما در برخی از موقعیت‌های داستان‌های فرعی که تیم بازی (علی و مرتضی و...) در حال بازی در نقش هستند، مواجهه افراد واقعی در پذیرش و همراهی با آن‌ها بسیار ساده لوحانه طراحی شده است، طوری که مخاطب تا این اندازه ساده لوحی و رفتارهای سطحی این افراد را بر نمی‌تابد و بعد از آن ناگزیر تنها با جریان داستان همراه می‌شود و نه همدل! این ساده لوحی افراد در مواجهه با تیم بازی ساز، در موقعیت سوپرایز کردن رزیدنت‌های پزشکی بیش از پیش عیان شد. چرا که مشخصاً جامعه پزشکی از بهره هوشی بالای برخوردارند، در حالی که در این سریال این جمعیت از رزیدنت‌های فارغ التحصیل بطور کلی در نمایش این دو بازیگر غرق شده و کوچکترین اختلالی در اجرای این نمایش به وجود نمی‌آورند، تا جایی که حتی یکی از آن‌ها از ترس خود را خیس می‌کند! شاید نیما جابودی از به تصویر کشیدن این موقعیت قصد نمادگرایی از واقعیتی اجتماعی را داشته باشد، اما برای تحقق این خواسته، داستان پردازی و اصول اولیه آن یعنی باورپذیری را قربانی می‌کند. در ادامه در مبحث تمپ و ریتم، سبک پردازی سینمایی نیما جابودی از گذشته نشان داده است که فیلم‌های این فیلمساز از ریتم کندی برخوردار اما آزار دهنده نیستند، یعنی او ماهرانه اثر را به واحدهای احساسی مجزا تقسیم می‌کند و به هر کدام با وسواس و حوصله فراوان نزدیک می‌شود، این روش درونی و بیرونی هماهنگ، باعث بوجود آمدن تمپ و ریتم سازگار در پرداخت می‌شود که در نتیجه مخاطب را آزار نمی‌دهد. هر چند تفاوت آن با دیگر آثار کاملاً مشخص است. آکتور در باز خورد مخاطب هم به طور تدریجی موفق عمل کرد، یعنی مخاطبان در قسمت‌های اول خیلی با دنیای داستان همراه نشده بودند اما در ادامه آن را پسندیده و دنبال کرده‌اند.

نکته آخر

این سریال نشان می‌دهد که همه ما حتی در زندگی واقعی خود در حال بازی در نقش‌های متفاوت هستیم، نقش‌هایی که در دوره‌ای از زندگی عمداً به آن تن در می‌دهیم و یا حتی نقش‌هایی که آنقدر بازی در آن را ادامه می‌دهیم که دیگر خود واقعی‌مان

